برهان صدیقین؛روایت تحف العقول

تقريرهاى مختلف براى برهان صديقين، زمينه خوبى را براى درك بهتر مفاد رواية تحف العقول، فراهم نموده است، و آنچه ذهن قاصر من مى‌فهمد اين است كه تنها تقرير اخير آن كه صاحب الميزان ارائه فرمودند مناسب فهم وجود اشارى براى باراى تعالى است، هر چند اين معنا با ساير مبانى ايشان در فلسفه همانگى تام ندارد.

وقتى كه ابن سينا افتخار كرد به ارائه برهان صديقين، مقصود او ، كوتاهترين راه بود، به جاى شروع كردن از مثل مسأله حركت يا حدوث يا نظم و امثال اينها، از نگاه در متن وجود، برهان امكان و وجوب را اقامه كرد، اما به هرحال برهان ايشان مبتنى بر چند بحث مهم فلسفى بود كه تا آنها ثابت نمى‌شد برهان سر نمى‌رسيد.

همچنين تقرير صاحب اسفار براى برهان صديقين، مقصود از آن نيز كوتاهتر كردن راه برهان ابن سينا بود، هر چند تقرير ايشان نيز مبتنى بر اثبات چند اصل فلسفى بود.

اما مهم اين است كه وقتى محتواى يك برهان را فهم كنيم، عناصر مفهومى كه در آن نقش ايفا مى‌كنند را مى‌توانيم خوب تشخيص دهيم، به گمان من، غير از تقرير صاحب الميزان، ديگر تقريرها با مفهوم وجود وصفى كار دارند، و تنها تقرير، مبنا قرار دادن اصل واقعيت است كه ذهن را خورد خورد به سوى وجود اشارى رهنمون مى‌كند، و لذا مقصود صاحب الميزان ارائه برهانى بوده كه جز دفع سفسطه، مبتنى بر هيچ بحث و اصل علمى نباشد، اما به هر حال، با توجه به ساير مبانى فلسفى ايشان، ظاهرا قبول مى‌كنند كه برهان ايشان مبتنى بر اصل تناقض باشد، هر چند به گمان بنده در واقع، برهان ايشان وقتى درست فهم شود مبتنى حتى بر اصل تناقض هم نيست، و رمز آن هم اين است كه وجود اشارى در اين برهان نقش ايفا مى‌كند نه وجود وصفى، و اصل تناقض در محدوده وجود وصفى است.

شواهد این بحث در کلمات پیشینیان

البته اصل مطلب، در كلمات بعض پيشينيان هم بوده، مثلا صاحب عروة[1] به نقل صاحب اسفار، صريحا مى‌گويد: "ذات واجب، ورای وجود و عدم است بلكه او محيط به وجود و عدم است"[2] ، هر چند آخوند ملاصدرا كلام او را تاويل مى‌كند و نزاع او با ابن عربى را نزاع لفظى مى‌داند، ولى خيلى بعيد است و اين يك تلاشى از صاحب اسفار است كه سر نمى‌رسد، بلكه ظاهرا حق با فاضل نراقى ملامهدى است كه مى‌گويد: نزاع سمنانى و سيد[3] با ابن عربى نزاع جدى است بلكه آنها طائفه وجوديه را تكفير مى‌كردند، و نقل مى‌كند از صاحب عروة علاء الدولة سمنانى كه در نامه‌اش به عبد الرزاق كاشانى مى‌نويسد: من مدتى طرفدار نظر طائفه وجوديه بودم اما بعدا بالاتر رفتم و فهميدم مطلب فوق آن است[4]،.

به هر حال امروزه كه با سيستمهاى صورى بسيارى آشنا هستيم و ميدانيم بعض آنها مبتنى بر اصل تناقض نيست مثل منطقهاى سه ارزشى و چند ارزشي، اهميت تمييز بين كاربرد مفهوم وجود به عنوان وصفى با كاربرد آن به عنوان اشاري، نمود بيشترى دارد، و حديث تحف العقول ما را با مبدء تمام سيستمهاى صورى آشنا ميكند.

وجود الايمان

[illegible]:

[illegible]

[illegible][5]

پاسخ:

خيلى تشكر ميكنم از ارشاد شما كه إن شاء الله تعالى در پيشرفت بحث كمك ميفرمائيد، ولى سؤال اساسى كه مطرح است اين است كه آيا مقصود از "وجود الايمان" در اين حديث شريف چيست؟ آيا مقصود وجود ايمان در قلب مؤمن است يا مقصود وجود خدا است؟

يعنى آيا مقصود اين است كه فكر، انسان را به موجود شدن ايمان به خدا در قلبش رهنمون ميشود ، يا اينكه مقصود اين است كه فكر، به وجود خدا پى ميبرد اما وجود ايمانى او نه وجود وصفى و صفتى او؟

همانطور كه عرض كردم صاحب بحار الانوار در ابتدا معناى اول را ميفرمايد ولى در ادامه ميگويد: "و الأصوب أن العاطف فى قوله :«و وجود» زائد فيستقيم الكلام" كه احتمال مقصود ايشان از مستقيم شدن كلام، معناى دوم باشد، چون ديگر مشكل عطف در كار نيست و كلمه "وجود الايمان" ميتواند توضيح براى "موجودا" باشد.

---

[1] العروة لأهل الخلوة و الجلوة؛ از امّهات مولّفات شيخ ابوالمكارم ركنالدين علاءالدوله احمد بن محمد بن احمد بيابانكى سمنانى (۶۵۹–۷۳۶ ق) معروف به علاءالدوله سمنانى

[2] أما ما ذكره صاحب العروة من أن الذات الواجبية ورا ء الوجود و العدم بل هو محيط بهما(اسفار،ج،2ص335)

[3] سيد محمد گيسودراز (احمدآباد دهلى ۷۲۱ـ گلبرگه ۸۲۵ق)(معروف به: سيد گيسودراز) از مشايخ معروف سلسل چشتيه(سايت ويكيجو)

[4] و المكاتبة التى وقعت بين الشيخ علاء الدولة و العارف الكامل كمال الدين، عبد الرزاق الكاشى مشهورة، و قد نفى الوحدة بالمعنى المتعارف بينهم، و قال:

«انّى ايضا قد وصلت الى هذا المقام، و كشف لى وحدة الوجود، و لكن لما ترقيّت عن هذا المقام، ظهر لى خلافه، فعلمت ان الطائفة الوجوديّة لم يتجاوزوا عن هذا المقام».اقول: و يؤيد ذلك ما قال بعض

العرفاء: انّی سمعت من استادی انّه قال: انّی كنت علی مذاق ارباب الوحدة مدّة طويلة حتّی وصلت الی عارف كامل، و وجدت ان مشرب الأصل الذی هو المشرب المحمدی، صلی اللّه علیه و آله، فوق مشرب الوحدة، رجعت عن مشرب ارباب الوحدة.(قرة العيون نراقی، ص 217)

[5] ترجمه پیشنهادی یکی از کاربران

بازبینی #2
ایجاد شده 17 آوریل 2025 11:13:36 توسط ... .
به روزرسانی شده 17 نوامبر 2025 11:13:33 توسط khoddami